

دیدار با خویش

عباس برانداز

www.kotab.ir

## دیدار با خویش

تألیف عباس جواهری

فرهنگ‌نشر نو، تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، شماره سیزده

تلفن ۸۸۷۴۰۹۹۱

چاپ اول ۱۳۹۶

شمارگان ۷۷۰

صفحه‌آرایی یاسر عزآباد

استخراج اطلاعات خوانش و فهرست اعلام مهرنوش محتشمی

طرح جلد پارسوا باشی

چاپ غزال

ناظر چاپ بهمن سراج

همه حقوق محفوظ است.

مشخصات نشر: تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهر: ۷۷۰ صفحه، ۱۳×۲۰ سانتی‌متر

فروست کتابخانه‌ی یادها، خاطره‌ها

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۸۵۴۷-۴۳-۳

وضعیت فهرست‌نویسی فیپا

موضوع جواهری، عباس، ۱۳۰۸ - مصطلحات

Theater-Iran--History--20thcentury

نمایش -- تهیه‌کنندگان و کارگردانان

theatrical producers and directors

رده‌بندی کنگره ۱۳۹۵ ۹۵۹ج/۲۹۵۴ PN

رده‌بندی دیویی ۷۹۲/۰۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی ۴۵۲۹۷۸۶

مرکز پخش آسیم

تلفن و دورنگار ۸۸۷۴۰۹۹۲-۵

فروش اینترنتی [www.nashrenow.com](http://www.nashrenow.com)

قیمت ۵۰۰۰۰ تومان

## فهرست مطالب

|     |                                       |
|-----|---------------------------------------|
| ۱۱  | سخن نویسنده                           |
| ۱۵  | دیدار نخست                            |
| ۳۵  | مراحل برخورد عقاید یا پلکان تبادل آرا |
| ۳۷  | پیرمرد ما را اهلی کرد                 |
| ۴۹  | نخستین گذار ناگزیر                    |
| ۵۳  | زبانِ صحنه                            |
| ۵۹  | هایک گاراگاش                          |
| ۶۸  | حزین برنامه                           |
| ۷۶  | در حادثه ریک شب                       |
| ۸۷  | سهمین خاطرات یا خاطرات سرچشمه         |
| ۹۲  | دستگیری                               |
| ۹۷  | زندان و آقا جلال                      |
| ۱۰۴ | جایزه‌ی نمایشنامه نویسی ملی‌ی نمایش   |
| ۱۰۹ | بلبل سرگشته                           |
| ۱۱۸ | اصفهان                                |
| ۱۳۷ | جامعه‌ی باربد                         |
| ۱۴۱ | اجرای ضرورت                           |
| ۱۴۶ | به دنبال مقصود                        |
| ۱۵۰ | زخم سفله‌گی دوست                      |
| ۱۵۳ | تأثیر موفقیت‌ها بر گروه هنر ملی       |
| ۱۵۵ | طرح و ایجاد شش گروه تئاتری            |
| ۱۷۴ | چهارشنبه سوری                         |

|     |                                  |
|-----|----------------------------------|
| ۱۷۹ | در تدارک شرکت در فستیوال         |
| ۱۸۶ | از میان دو انگشت                 |
| ۲۰۳ | برنامه‌های اجرایی                |
| ۲۰۶ | گل برگ‌ها و ریشه‌ها              |
| ۲۱۲ | شرکت در فستیوال                  |
| ۲۱۹ | بی تو خاکسترم، بی تو ای دوست     |
| ۲۲۵ | در پاریس                         |
| ۲۳۵ | بیدار با یروز                    |
| ۲۳۷ | درین‌ها در تماشا                 |
| ۲۴۱ | ترس و تجربه‌ها                   |
| ۲۴۳ | منیره جلیل‌زاده                  |
| ۲۴۷ | از خُرد است که کلار برش خیزد     |
| ۲۵۰ | اجرای آلونک در فستیوال           |
| ۲۵۶ | ماسک چشم‌ها                      |
| ۲۵۸ | شگرد آن «کهنه‌سوار»              |
| ۲۶۳ | مراسم کوکتل                      |
| ۲۷۰ | در انتظار فستیوال مونیخ          |
| ۲۷۵ | به سوی تهران                     |
| ۲۷۷ | فستیوال نانسی                    |
| ۲۹۴ | تالار ۲۵ شهرپور (سنگلج)          |
| ۳۰۹ | اخلاق آرتیستیک                   |
| ۳۱۳ | گامی به پس                       |
| ۳۲۳ | چوبش‌نوی سخن اهل دل مگو که خطاست |

|     |                           |
|-----|---------------------------|
| ۳۲۷ | درختان خودرو و اقماریات   |
| ۳۳۶ | امیر سعادت                |
| ۳۳۷ | سینما تک                  |
| ۳۴۵ | بیژن و بزی اش             |
| ۳۴۹ | بیژن و شهر قصه اش         |
| ۳۵۵ | از توای دوست نگسلم پیوند! |
| ۳۵۹ | حلقه های وصل من           |
| ۳۶۱ | فرار و ترار مسعود         |
| ۳۶۵ | دست نشینی مسعود           |
| ۳۷۲ | مسعود و فرار و قرار دیگر  |
| ۳۷۴ | دکتر حسین ایی             |
| ۳۸۲ | تجدید دیدار با دکتر ایی   |
| ۳۹۰ | احمد فاروقی زاهد          |
| ۴۰۷ | پهلوان اکبر در حضور       |
| ۴۱۷ | خان زاده ی روستایی مسلک   |
| ۴۲۴ | سگی در خرمن جا            |
| ۴۲۶ | نامارزوها                 |
| ۴۲۸ | مرد و مهمان               |
| ۴۱۵ | آخرین دیدار               |

## سخن نویسنده

از ره گاری که خود را یافته‌ام، خویشتن را در مسیری دیدم ناآشنا که افقی پیدا داشت. جذبه‌ی بی‌بدیل آن مرا مجذوب می‌کرد و مرا به ماورای ناشناخته‌اش فرا می‌خواند. این چشم انداز، بارقه‌ی شوقی وصف ناپذیر را در من برانگیخت که شیفتگی‌اش هنوز ادامه دارد.

تثاثر، این بیان من به‌ر و بی‌کرانه، این وادی بی‌همتای هنر که یک عمر تورا آنپا تا سرگرد می‌کند که همچون کرمی در پیله‌ی خود می‌پیچی و سرانجام به‌انقلاب و حرکت و آزاد می‌شوی که هر قدر در سیطره‌ی لایتنای آن سیر کنی به‌جایی نمی‌رسی و یا برای همیشه در آن وادی به دنبال چیزی که نمی‌دانی می‌گردی و می‌گردی و می‌گردی...

آری آن ذهنیت آرام آرام برایت پیله‌ای می‌گردد، پیله‌ای که تار و پودش همه بر عشق است و اندوخته‌ای جز عشق ندارد. جان‌های می‌گرد پر نقش و نگار و چشم نواز که بر جانت می‌نشینند. این ردای الوان را که با عشق بافته‌ای خوشحال باش که کاری نداده‌ای، سعادتمند باش که این بارقه دل و جانت را با هم می‌پوشاند. این زمان هنوز نمی‌دانم که در آن روزگاران، جذبه‌ی صحنه مرا به سوی خود خواند یا برحسب اتفاق به سویش رفتم؛ فقط می‌دانم چنان شور عمیقی در من برانگیخت که بی‌پروا ماوای همیشگی من شد. صحنه جایی شد که زندگی را دوباره به من آموخت و من هر روز

در آن بازیگر دیگری می شوم و نمی دانم من در صحنه بازی می کنم یا  
صحنه در من ۱۹

به مرور به تجربه دانسته ام که به این وادی غریب اگر پا گذاشتی  
بدان که به راهی شده ای که نمی دانی سرمنزلی دارد یا نه ۱۹ تو به  
سفری ناشناخته قدم گذاشته ای که باید بدانی که توشه ای جز عشق  
و پشتوانه ای جز پشتکار و استعداد هایت نخواهی داشت! همسفرانی  
خواهی داشت که گاه آنقدر شبیه و یاورند که تصور می کنی هرگز ادامه ی  
سفری همراهی آنان برایت ممکن نیست و یا ناگهان به کلی بیگانه، با  
تو، با خود و حتی با هنر آنقدر غریبه که نمی شناسی شان پس ناگزیر به  
رفار بدو، آن ها رضایت می دهی - آنگاه توهستی و تنهایی و راهی بی  
پایان و می آید و آنان تنها رفیق نیمه راهت بوده اند.

صحنه به من امر سخت چگونه باید روحی بزرگ و وسیع داشته باشی.  
روح باید آنقدر بزرگ باشد که در آن وانفساهای بی یآوری و تنگناهای  
شک و تردید به تو تسلیم نکند، چون در آن غربت تنهایی، به  
تنها چیزی که نمی اندیسی خودت است، در همان لحظات و انفسا باید  
بدانیم همان صحنه آنقدر بی رحم می آید باور نکردنی. گاه زرق و برق و  
رنگ و لعاب های شبه هنری اش به گریه می آید و می فریبد که دیگر تونه  
آن بارقه، که خودت را هم نخواهی شناخت.

این وادی بی همتای بی رقیب را چه بنا کنی به جایسته ی آن  
باشد. اما به هر روی ایمان دارم اصالت هنر می تواند از دست ندهد و  
جان و روح را بنوازد این وظیفه بزرگ را هنر به دوش می کشد تا تورا  
به کمال و غایت انسانی برساند، تا بدان پایه که حق توسست و سزاوار آن  
هستی، این ها جملگی هست و خواهد بود اگر تو به اصالت آن دست  
یافته باشی و گرنه هیچ.

این همان اعجاز هنرمندانه‌ی ذات هنر است، همان افسونی که  
تورا از وسوسه‌های لگام گسیخته و تحکم‌های بی هویت خود رها  
می‌کند و بی‌امان بالرش‌های «سازشکارانه» تومی‌جنگد - می‌جنگد  
و بی‌امان تر ستون‌های مستحکم خودخواهی و خودبینی را در  
وجودت فرو می‌ریزد.

خود رسیدن، خود را یافتن و خویش را دیدن رسالت ازلی هنر  
است و «هنر‌نمایش» گاه بیشتر از این‌ها مسئولیت بردوش دارد. این  
شاخه از هنر سی‌هنر‌نمایش «هر روز جامه‌ای دیگر بر تومی‌پوشاند  
و بر چهره‌ات، زنگار نقش‌های دیگر می‌نگارد.

و تو الزاماً خود به نمیر و زمان می‌زنی تا در صحنه همان باشی  
که می‌خواهی تماشاگران ببینند - این نه آسان، که گاه محال است.  
تو هر روز و چه بسا بارها، در این صحنه‌ی بی‌ترحم زندگی قضاوت  
می‌شوی و گاه و بی‌گاه بی‌آنکه، گاه و بی‌گمان، الاخان هنرخواهی  
شد - هنرمند نمایشی که جیره خواران پیرایه‌های هنر هستند -  
اقلیم هنرمند این روزها مافیای خودش را دارد.

در این عرصه‌ی پرتعارض اگر هنر تو اصیل و بی‌غش باشد،  
ناگهان بال‌هایش چون همای گشوده خواهد شد و بال‌هایش بلند -  
و اگر زنگاری از غل و غش داشته باشی، آن خود مهلکه‌ای می‌گردد -  
سهم و تورا در خود می‌بلعد - آن چنان که از تو خاکستر نیز  
بر جای نمی‌ماند.

حال این انتخاب توست که هنرمند راستین و استوار بر پایه‌های  
پویا و رونده خودت باشی و نجیب - یا شبه هنرمندی با رنگ و لعاب  
فریبنده و بی‌نجابت - و فرصت طلب - که هیئات هیچ‌یک از این  
داشته‌ها، عزت و احترام برای اهل هنر نمی‌آورد و در خور او نیست.

هنرمند واقعی، دله و سودجو و فرصت طلب نیست ..... مناعت طبع  
والای او جای هیچ نیازی را در طبع او نمی گشاید .  
جز این ها اگر باشی غریبه ای - پا به این خانه نگذار که خانه  
خانه ی تو نیست .

www.ketab.ir